

سفرهای جنگی محمود برای کسب غنیمت شرکت می‌کرد.

در این قصیده شاعر، وضع مالی خود و در واقع امکانات اقتصادی طبقات مُرفه و مُتَبِعِم را در آن دوره چنین توصیف می‌کند:

با ضیعت آبادم و با خانه آباد	با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمهٔ اسبم و هم با گلهٔ میش	هم با صنم چینم و هم با بُتِ فرخار
سازسفرم هست و نوای حَضْرَم هست	اسبان سبکیار و ستوران گرانبار
از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی	وز فرش مرا خانه چو بُنخانهٔ فرخار

فرخی به تمام معنی شاعری درباری بود، حیات و ممات و غم و شادی او در گرو عتاب یا عنایت «شاه» بود.

اگر در اثر سعایت دشمنان یا به جهات دیگر مورد بیمهری امیر قرار می‌گرفت، سخت اندوهگین و بی‌قرار می‌شد و دست توسل به سوی ندیمان و نزدیکان شاه دراز می‌کرد و از آنان برای جلب محبت مخدوم، استمداد می‌جست، چنانکه یکبار در قصیده‌ای به این مطلع:

ای ندیمان شهریارِ جهان ای بزرگان درگه سلطان  
عجز و انکسار و ضعف اخلاقی خود را آشکار کرد. و آنان را به پایمردی و وساطت برانگیخت.

فرخی برخلاف ناصر خسرو و عطار به تقرب و نزدیکی با سلطان افتخار می‌کند و در وصف موقعیت ممتاز خود می‌گوید:

شاه گیتی مرا گرامی داشت	نام من داشت روز و شب، به زبان
باز خواندی مرا ز وقت به وقت	باز جستی مرا زمان به زمان
گاه گفتی بیا و «رود» بزن	گاه گفتی بیا و «شعر» بخوان

فرخی، برخلاف فردوسی طوسی و شاعرانی چون ناصر خسرو قبادیانی سنائی، عطار، مولوی، و سعدی هیچگونه تعهد اخلاقی و هدف اجتماعی برای خود نمی‌شناخت و به وضع مردم روزگار خود کمترین توجهی نداشت، چنانکه می‌دانیم در عصر فرخی اکثریت مردم ایران، یعنی کشاورزان و پیشه‌وران در زیر فشار مالیاتهای کمرشکن رنج می‌بردند؛ و محمود ضمن تجاوز به کشورهای همجوار به وسیلهٔ عمال ستم‌پیشه خود از مردم فعال و ثمربخش ایران نیز خراجی سنگین می‌گرفت و این پولها را یا در گنجینه‌ها جمع می‌کرد و یا در راه جنگهای تجاوزکارانه خود به هندوستان و دیگر بلاد خرج می‌نمود و یا به شاعران متملق و مدیحه‌سرا صله و انعام می‌داد؛ فرخی با اینکه ناظر این

مظالم و بیدادگرها بود، کمترین اشاره‌یی در اشعار و آواز او به وضع اجتماعی مردم نمی‌بینم، بلکه او برعکس، روزگار خود را با ساده‌رویان، در می‌گساری و عیش و عشرت سپری کرده است، اشعار زیر مُعَرَّفِ رُوحِیّه و طرز فکر اوست:

مرا دلیست گروگان عشق چندین جای  
عجبتر از دل من، دل نیافریده خدای  
دل من یکی و در او عاشقی گروه گروه  
تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای  
و در ابیات زیر شاعر از درد هجران و رنج جدائی شکایت می‌کند:

دل من همی داد گفتمی، گواهی  
که باشد مرا روزی از تو جدایی  
بلی هر چه خواهد رسیدن به مردم  
بر آن دل دهد هر زمانی گواهی  
من این روز را داشتم چشم، زین غم  
نبودست با روز من روشنایی  
این شاعر با قریحه در توصیف مناظر گوناگون طبیعت استادی و مهارت فراوان نشان داده است:

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار  
بدین روشنی شراب بدین نیکویی نگار  
یکی چون بهشت عدن يك چون هوای دوست  
یکی چون گلاب بلخ یکی چون بت بهار

همچو لوح زمردین گشته است  
دشت همچون صحیفه زر خام  
باغ پر خیمه‌های دیبا گشت  
زند وافان درون شده به خیام  
گل سوری به دست باد بهار  
سوی باده همی دهد پیغام  
که ترا با من از مناظره‌ایست  
من به باغ آمدم به باغ خرام  
ظاهراً فرخی در اثر افراط در می‌گساری و عیاشی به مرحله پیری نرسید «لبیبی» پس مرگ او گوید:

گر فرخی بُمرد چرا عنصری نمرد  
پیری بماند دیر و جوانی برفت زود  
فرزانه‌بی برفت و ز رفتش هر زبان  
دیوانه‌بی بماند و ز ماندنش هیچ سود  
در دوران حیات، گاه روابط فرخی با مخدومان در اثر هرزگی و عیاشی، به تیرگی می‌گرانید، چنانکه یکبار فرخی بی‌اجازه سلطان با یکی از غلامان خاص، به شرابخواری نشسته بود، چون محمود آگاه شد شاعر را از درگاه خود بیرون کرد، ولی او با استمداد از طبع و قریحه شاعرانه خویش و به کمک دوستان درباری، بار دیگر مورد لطف سلطان قرار گرفت، فرخی یکی از بهترین قصیده‌سرایان ایران و دیوانش دارای ده هزار بیت است و فاتش در سال ۴۲۹ هـ (۱۰۳۹ میلادی) رخ داده است.

غیر از شعرای نامدار، عده‌یی از علما و نویسندگان در این عهد ظهور کرده‌اند که بطور اختصار به آثار و افکار آنان اشاره می‌کنیم:

**بدیع‌الزمان همدانی** معاصر خود نظیر ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه، مفاوضات، مراسلات و گفتگوهایی داشته، از شاهکارهای او مقامات بدیع‌الزمان است که مرکب از پنجاه و یک مقاله به زبان عربی است، که به خلف بن احمد امیر سیستان اهدا شده است. وفات او به سال ۳۹۸ روی داده است.

**ابوعلی مسکویه** از مورخان و دانشمندان اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است که به اقتضای زمان، آثار خود را به زبان عربی نوشته، وی منشی و کتابدار مهلبی وزیر بود و بعدها در زمان عضدالدوله و صمصام‌الدوله دیلمی، در دستگاه ابوالفضل ابن عمید و و پسرش ابن عمید تقرب یافت و در «ری» مقام مهمی داشت، در تاریخ و طب و سبب و اخلاق تالیفات دارد، از آثار مشهور او تجارب‌الأمم در تاریخ است که در آن وقایع عمومی عالم را از بعد از طوفان نوح تا سال ۳۶۹ ه.ق شرح داده است. در این اثر گرانقدر، نویسنده تنها به ذکر حوادث قناعت نکرده، بلکه کمابیش به مسائل اجتماعی دوران خود نیز توجه کرده است «آنچه را که متضمن عبرت و حکمت اخلاقی بوده است ذکر کرده و آنچه را که رنگ افسانه داشته یا مبتنی بر معجزه و خرق عادت و خلاف طبع سلیم می‌نموده است نادیده گرفته. مولف رشته وقایع را تا سنه ۳۶۹ ه.ق آورده است... تجارب‌الأمم، به سبب اشتغال بر فواید تجربی و اخلاقی، برای فهم طرز سیاست امرا و عقلای وقت خالی از اهمیت نیست مخصوصاً از جهت تاریخ دیالمه و آل بویه فواید عمده دارد، بعضی از اجزا و فصول تجارب‌الأمم به وسیله محققان خارجی و ایرانی مورد مطالعه قرار گرفته و منتشر شده است.

تالیف دیگر ابن مسکویه در اخلاق است و تهذیب‌الاخلاق و تطهیر الاعراق نام دارد

و خواجه نصیرالدین طوسی آن را به فارسی برگردانیده است، مولف کتاب خود را در شش مقاله ترتیب داد. و در آن راجع به مبادی اخلاق و تربیت نفس سخن رانده است، ولی خواجه، با ترجمه و تلخیص کتاب او و افزودن بعضی مطالب، اخلاق ناصری خود را براساس آن تدوین کرده است.<sup>۱</sup>»

ابومنصور عبدالملک بن محمد ابن اسمعیل (۳۵۰ - ۴۲۹) با  
 ثعالبی  
 اینکه ایرانی و متولد نیشابور بود، کلیه آثار منظوم و منثور او  
 به زبان عربی است. «یکی از مولفات او یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر است که  
 بزرگترین اثر اوست، ابوالفتوح نصرالله بن قلایس شاعر اسکندری مشهور، در وصف  
 کتاب یتیمه گوید:

ابیات اشعار الیتیمه ابکار افکار القدیمه  
 ما تو او دعا شت بعد هم فلذلك سُمیت الیتیمه

ابیات اشعار یتیمه (یعنی کتاب یتیمه الدهر) گزیده اندیشه های کهن است که گویندگان  
 آنها مردند ولی افکار آنان به حیات خود ادامه داد و به این جهت یتیم خوانده می شوند.  
 نسبت او به ثعلب (به معنی روباه) از این جهت است که شغلش پوستین دوزی (از  
 پوست روباه) بود مهمترین و مشهورترین اثرش کتاب یتیمه الدهر است که بعداً ذیلی به  
 نام تتمه الیتیمه بر آن نوشت کتاب لغوی مشهور وی فقه اللغه است. از آثار دیگرش  
 اینهاست: کتاب لطائف المعارف، ثمار القلوب فی المصاف و المنسوب، کتاب الفرائد و  
 القلائد، کتاب التمثل و المحاضره.

مولف حبیب السیر گوید: از افاضل جهان ابومنصور ثعالبی معاصر قابوس  
 (شمس المعالی) بود ... و همو گوید از ثعالبی مرویست که گفت اگر بگویم که «سید  
 رضی» اشعر قریش است دور از کار نیست.<sup>۲</sup>

دیگر از دانشمندان به نام ایران و جهان در این عصر، شیخ الزبیر ابوعلی سینا، و  
 ابوریحان بیرونی شایان توجه و قابل ذکرند. که از آثار و افکار آنان در مجلدات بعدی  
 تاریخ اجتماعی ایران ضمن بحث در پیرامون سیر علوم و افکار در دوران بعد از اسلام به  
 تفصیل سخن خواهیم گفت و در این کتاب به ارزش ادبی آثار او اجمالاً اشاره خواهیم کرد.

۱. نگاه کنید به دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۳۴ و ۶۹۵.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: لغت نامه دهخدا، ص ۲۵، حرف «ث» و دایرة المعارف  
 مصاحب، ص ۷۱۳.

دیگر نویسندگان و مورخان قرن پنجم و ششم:

### ابونصر مُشکان

ابونصر مُشکان، یکی از بهترین سیاستمداران و نویسندگان رسائل دیوانی در عهد غزنویان است و سالها در دستگاه سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود، صاحب دیوان رسائل، یعنی رئیس دبیرخانه این دو شهریار بوده است؛ او ظاهراً بعد از انتخاب احمد بن حسن میمندی به وزارت سلطان محمود، به مقام صاحب دیوان رسائل دولت غزنوی برگزیده شده و تا پایان حیات، در این سمت باقی بوده، وی در پارسی و عربی تبحر داشت و ابوالفضل بیهقی، مورخ معروف شاگرد او بود و چند نامه پارسی وی را در تاریخ گرانقدر خود نقل کرده است؛ اینک نمونه‌یی از نامه‌های او:

نامه مسعود به

خوارزمشاه التونتاش:

«بسم الله الرحمن الرحيم». بعدالصدر و الدعاء، ما با دل خویش حاجب فاضل عم خوارزمشاه التونتاش را بدان جایگاه یابیم که پدر ما امیر ماضی<sup>۱</sup> بود، که از روزگار کودکی تا امروز او را بر ما شفقت و مهربانی بوده است که پدران را باشد بر فرزندان، اگر بدان وقت بود که پدر ما خواست که وی را ولیعهدی باشد و اندران رای خواست از وی و دیگر اعیان، از بهر ما، جان بر میان بست تا آن کار بزرگ با نام ما راست<sup>۲</sup> شد، و پس از آن چون حاسدان و دشمنان، دل او (یعنی محمود) بر ما تباه کردند و درشت، تا ما را به مولتان فرستاد و خواست که آن رای نیکو را که در باب ما دیده بود بگرداند و خلعت ولایتعهد را به دیگر کس ارزانی دارد، چنان رفیق<sup>۳</sup> نمود و لطایف<sup>۴</sup> حیل به کار آورد، تا کار ما از قاعده برنگشت، و فرصت نگاه می داشت و حیل می ساخت و یاران گرفت تا رضای آن خداوند را در باب ما دریافت و بجای باز آورد و ما را از مولتان باز خواند و به هرات باز فرستاد...»<sup>۵</sup>

۱. (مراد از امیر ماضی سلطان محمود است.)

۲. عملی گردید

۳. مدارا

۴. تدبیر

۵. مأخوذ از تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی و دکتر قیاض، ص ۸۸

## ابوالفضل بیهقی

ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی در دِه حارث آباد بیهق به سال ۳۸۵ هجری متولد شد، پس از فراگرفتن مقدمات علوم در نیشابور و کسب فضایل، به دیوان رسایل سلطان محمود غزنوی راه یافت و زبردست ابونصر مشکان که از مترسلان به نام آن دوران بود به کار پرداخت و پس از فوت استاد، زیر دست «ابوسهل زوزنی» صاحب دیوان رسایل سلطان مسعود به کار دبیری مشغول بود و همچنان به خدمت خود در خاندان غزنویان ادامه داد تا سرانجام از برکت کفایت و کاردانی به مقام صاحب دیوانی رسائل رسید. چندی نگذشت که در نتیجه دسایس درباریان مغضوب و معزول شد و به زندان افتاد، سالها در زندان بود و ظاهراً پس از رهایی، گرد کارهای دیوانی نگشت و در سال ۴۷۰ هجری در غزنین درگذشت.

شاهکار این دبیر و مورخ بزرگ، تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی است که در آن جزئیات اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را در دوران حکومت مسعودبن محمود غزنوی به رشته تحریر کشیده و اطلاعات بسیار مفیدی راجع به اوضاع عمومی آن ایام، یعنی سازمانهای لشکری و کشوری و دیوانها و تشکیلات اداری و دسته بندیهای سیاسی، و طرز پذیرایی از نمایندگان کشورهای همجوار و تنظیم اسناد سیاسی بین زمامداران، و طرز محاکمه و دادرسی رجال سیاسی، و راه و رسم عروسی و ازدواج بین امرا و شخصیتهای کشوری در آن دوران، و خصوصیات شکار و نخجیربازی شاه و اطرافیان او و طرز تاجگذاری شهریاران و خلعت پوشیدن وزرا و امیران و بسیاری دیگر از مسایل و مختصات اجتماعی و سیاسی آن دوران، از مطالعه این کتاب به دست می آید. می گویند بیهقی تاریخ جامعی درسی مجلد نگاشته یا در دست تصنیف داشته که اکنون فقط قسمتی از آن درباره سلطنت مسعودبن محمود و تاریخ خوارزم موجود است.

در میان محققان خارجی «بارتولد» در ترکستان نامه به ارزش این کتاب اشاره کرده و بر آنست که شرق شناسان، چنانکه باید از این کتاب جامع استفاده نکرده و از نکات و دقایق آن بهره کافی نبرده اند.

نمونه‌یی از نثر  
تاریخ بیهقی

سبکتکین نام پدر سلطان محمود غزنوی است، او به سبب کفایت و کاردانی از غلامی به فرمانروایی رسید و سرانجام به امارت و حکمرانی غزنین ارتقاء یافت، در تاریخ بیهقی در وصف حسن تدبیر او چنین آمده است: «...از خواجه بونصر شنیدم رحمة الله، گفت: يكروز خوارزمشاه «التوناش» حکایت کرد و احوال پادشاهان و سیرت ایشان می رفت؛ و

سیاست<sup>۱</sup> که بوقت کنند که اگر نکنند راست نیاید.. گفت: هرگز مرد چون امیر عادل سبکتکین ندیدم در سیاست و بخشش و کدخدایی و دانش و همه رسوم مُلک.

گفت: بدان وقت که به «بُست» رفت و «بایتوزیان» را بدان مکر و حیلت برانداخت و آن ولایت، او را صافی شد، یک روز گرمگاه در سرای پرده به خرگاه بود به صحرای بُست و من و نه یار من از آن غلامان بودیم که شب و روز یکساعت از پیش چشم وی غایب نبودیم و به نوبت می ایستادیم، دوگان دوگان. متظلمی به دَرِ سرای پرده آمد و بخروشید و نوبت مرا بود و من بیرون خرگاه بودم، با یارم و با سیر و شمشیر و کمان، امیر مرا آواز داد، پیش رفتم، گفت: آن متظلم که خروش می کند بیار، بیاوردم، او را گفت: از چه می نالی؟ گفت: مردی درویشم و بُنی خرما دارم، یک پیل<sup>۲</sup> را نزدیک «خرمابُتان» من می دارند، پیلبان همه خرمای من، رایگان می برد، اَللّهُ الله، خداوند فریاد رسد مرا، امیر رضی اله عنه در ساعت برنشست و ما دو غلام سوار با وی بودیم، برفتیم و متظلم در پیش، از اتفاق عجب، چون به خرمابُتان رسیدیم، پیلبان را یافتیم، پیل زیر این خرما بُن بسته و خرما می برید و آگاه نه که امیر از دور ایستاده است و مَلِکُ الموت آمده است به جان ستدن، امیر به ترکی مرا گفت: زه کمان جدا کن و بر پیل رو و از آنجا بر درخت و پیلبان را به زه کمان بیاویز، من رفتم و مردک به خرما بر بودن (بریدن) مشغول، چون حرکت من بشنید باز نگریست، تا بر خویشتن بجنبید، بدو رسیده بودم و او را گرفته و آهنگ زه در گردن کردن و خفه کردن کردم، وی جان را آویختن گرفت (یعنی مقاومت و جنگ پیش گرفت) و بیم بود که مرا بیانداختی، امیر بدید و براند و بانگ به مردک بر زد، وی چون آواز امیر بشنید از هوش بشد و سُست گشت، من کار او تمام کردم، امیر فرمود تا رسنی آوردند و پیلبان را بر رَسَن<sup>۳</sup> استوار بیستند و متظلم را هزار درم دیگر بداد و درخت خرما از وی بخريد و حشمتی<sup>۴</sup> بزرگ افتاد، چنانکه در همه روزگار امارت او ندیدم و نشنیدم که هیچکس را زهره<sup>۵</sup> بُود که هیچ جای، سببی به غصب از کس بستدی و چندبار به «بُست» رفتیم و پیلبان بر آن درخت بود، آخر رسن بیردند و مرد از آنجا بیفتاد، و از چنین سیاست باشد که جهان را ضبط توان کرد...<sup>۶</sup>»

۱. کيفرو مجازات

۲. پیل

۳. ريسان

۴. یعنی عمل سلطان انعکاسی بزرگ یافت

۵. جرات

۶. تاریخ ابوالفضل بیهقی: به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض و دکتر غنی، ص ۴۵۰ به بعد.

این حکایت برای نشان دادن نظام و قضائی و اجتماعی ایران در حدود هزار سال پیش و ناهماهنگی «جرایم» با «مجازاتها» بسیار جالب و آموزنده است.

فقدان امنیت قضائی بیهقی در تاریخ گرانقدر خود، ضمن توصیف و بیان حوادث تاریخی، برای بیداری و انتباه مردم و سیاستمداران، و عبرت‌اندوزی هوشمندان از حوادث روزگار، و نشان دادن مظالم و بیدادگریهای پادشاهان مستبد، و فقدان حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی در آن عصر، از هر فرصتی استفاده می‌کند، و حقایق را بی‌پروا بیان می‌کند، از جمله هنگامی که از غروب آفتاب اقبال «علی قریب» و فروگرفتن و زجر دادن او یاد می‌کند می‌نویسد: «سی غلام اندر آمدند و او را بگرفتند، و قبا و کلاه و موزه از وی جدا کردند، چنانکه از آن برادرش کرده بودند و در خانه بردند که در پهلوی آن صغه بود. فرآشان، ایشان را به پشت برداشتند. که با بند گران بودند... این است علی و روزگار و قومش که به پایان آمد و احمق کسی باشد که دل درین گیتی غدار فریبکار بندد، و نعمت و جاه و ولایت او را، به هیچ چیز نشمرد. و خردمندان بدو فریفته نشوند... و بزرگا مردا، که او دامن قناعت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست... و استاد رودکی نیکو گفته و زمانه را نیک شناخته است و مردمان را بدو «شناسا» کرده:

این جهان پاک خواب کردار است	آن شناسد که دلش بیدار است
نیکی او به جایگاه بد است	شادی او به جای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار	که همه کار او نه هموار است
دانش او نه خوب و چهرش خوب	زشت کردار و خوب دیدار است <sup>۱</sup>

و علی را که فرو گرفتند، ظاهر آن است که به روزگار فرو گرفتند چون بومسلم و دیگران را (یعنی در روزگار بسا اشخاص را مانند ابومسلم خراسانی و دیگران فرو گرفته‌اند) چنانکه در کتب پیداست و اگر گویند که در دل<sup>۲</sup> چیزی دیگر<sup>۳</sup> داشت، خدای عز و جلّ تواند دانست، ضمیر بندگان را، مرا با آن کاری نیست و سخن راندن کار من است و همگان رفتند و جایی گرد خواهند آمد (یعنی در جهان دیگر) که رازها آشکارا شود، و بهانه خردمندان که زبان فرا این محتشم بزرگ توانستند کرد، آن بود که گفتند وی را به امیر نشانند،<sup>۳</sup> و امیر فروگرفتن چه کار.

و چون روزگار او بدین سبب به پایان خواست آمد، با قضا چون برآمدی نعوذ باللّه

۱. همان کتاب، ص ۴۵۰ به بعد.

۲. در نهادن و در باطن

۳. یعنی چرا او به فعالیتها رزد و بندهای سیاسی دست زده بود



من القضاء بالسوء»<sup>۱</sup> یکی از مزایا و خصوصیات تاریخ مسعودی یا تاریخ بیهقی، توجهی است که این مورخ دقیق و نامدار به زوایا و جزئیات مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خود کرده و خواننده را پس از گذشت قریب هزار سال در جریان اوضاع عمومی کشور قرار داده است، چنانکه خود گوید: «...من چون این کار پیش گرفتم می خواهم که داد این کار به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ از احوال پوشیده نماند و اگر این کتاب دراز شود و خوانندگان را از خواندن ملالت افزایش دهد، طمع دارم به فضل ایشان که مرا از مُبَرَمَان<sup>۲</sup> نشمرند که هیچ چیز نیست که بخواندن نیرزد که آخر هیچ حکایت از نکته که بکار آید خالی نباشد.»<sup>۳</sup>

چون امیرمحمد پس از مرگ سلطان محمود بر تخت سلطنت نشست، فعالیت‌های سیاسی برای بر کناری او و روی کار آمدن امیرمسعود آغاز گردید و در این جریان «حُرّه ختلی» که زنی مُدبّر و کاردان بود نقشی اساسی بر عهده گرفت و سلطان مسعود را به وظایف خطیری که بر عهده داشت آگاه ساخت. وی بوسیله نامه‌های خصوصی که به یاری چابک سواران و نامه رسانهای تند رو برای مسعود می فرستاد، همواره او را در جریان وقایع قرار می داد. اینک عبارت بیهقی: «...از خواجه طاهر دبیر شنودم، پس از آنکه امیرمسعود از هراة به بلخ آمد و کارها یکرویه گشت، گفت چون این خبرها به سپاهیان برسید، امیرمسعود چاشتگاه این روز مرا بخواند و خالی کرد<sup>۴</sup> و گفت پدرم گذشته شد و برادرم را به تخت ملك خواندند، گفتم خداوند را بقاباد، پس مطلقه<sup>۵</sup> خود به من انداخت گفت بخوان، باز کردم خط عمّش بود، «حُرّه ختلی» نبشته بود که خداوند ما، سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع الاخر گذشته شد<sup>۶</sup> رحمة الله و روز بندگان پایان آمد، و من با همه حرم به جملگی بر قلعت غزنین می باشیم و پس فردا مرگ او را آشکار کنیم و نماز خفتن آن پادشاه را به باغ پیروزی دفن کردند و ما همه در حسرت دیدار او ماندیم که هفته بود تا که ندیده بودیم، و کارها همه بر حاجب علی

۱. تاریخ بیهقی، پیشین (فرو گرفتن علی) ص ۶۰ و ۶۱ (به اختصار).

۲. گویندگان ملالت آور

۳. همان کتاب، ص ۱۱

۴. خلوت کرد

۵. نامه کوچک

۶. فوت کرد

می‌رود. و پس از دفن، سواران مُسیر ع رفتند هم در شب به کوز کانا، تا برادر محمد به زودی اینجا آید و بر تخت مُلک نشیند و عَمّت به حکم شفقت که دارد بر امیر فرمود هم در این شب به خط خویش ملطفه نشست و فرمود تا سبک تر دو رکابدار را که آمده‌اند پیش از این به چند مهم نزدیک امیر نامزد کنند، تا پوشیده<sup>۱</sup> با این ملطفه از غزنین بروند و به زودی به جایگاه رسند، و امیر داند که از برادر، این کار بزرگ برنیاید و این خاندان را دشمنان بسیارند و ما عورات و خزاین به صحرا افتادیم، باید که اینکار به زودی گیرد<sup>۲</sup> که ولی عهد پدر است و مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است... که کارها که تاکنون می‌رفت بیشتر به حشمت پدر<sup>۳</sup> بود و چون خبر مرگ وی آشکار گردد، کارها از لونی<sup>۴</sup> دیگر گردد، و اصل غزنین است و آنگاه خراسان و دیگر، همه فرع است، تا آنچه بنشتم نیکو اندیشه کُند و سخت به تعجیل بسیج آمدن کند، تا این تخت ملک و ما ضایع نمایم، و به زودی قاصدان را باز گرداند که عَمّت چشم به راه دارد و هر چه اینجا رود سوی وی نبشته می‌آید.

چون بر همه احوالها واقف گشتم، گفتم: زندگی خداوند دراز باد، به هیچ مشاورت حاجت نیاید، بر آنچه نبشته است کار می‌باید کرد، که هر چه گفته است نصیحت محض است. گفت: هم چنین است و رأی درست این است... اما از مشورت کردن چاره نیست، خیز کسان فرست و سپاه سالار تاش را و آلتون تاش حاجب بزرگ را و دیگر اعیان و مقدمان را بخوانید تا با ایشان نیز بگوئیم و سخن ایشان بشنویم، آنگاه آنچه قرار گیرد بر آن کار کنیم... چون فارغ شدیم، گفتند: این ملکه نصیحتی کرده است و سخت به وقت آگاهی داده... گفت: شما چه می‌گوئید که صواب چیست؟ گفتند: ما صواب جز به تعجیل رفتن نبینیم. گفت: ما هم برینیم، اما فردا مرگ پدر را بفرمائیم تا آشکارا کنند، چون ماتم داشته شد، رسولی فرستیم نزدیک پسر کاکو و او را استمالتی کنیم... همگان گفتند: سخت صواب و نیکو دیده آمده است و جز این صواب نیست...

امیر دیگر روز بار داد، با قبا و ردا و دستاری سپید (در آزمان برخلاف امروز جامه سپید را در روزهای عزا به تن می‌کردند) و همه اعیان و مقدمان و اصناف لشکر به خدمت آمدند، سپیدها پوشیده و بسیار جزع بود و سه روز تعزیتی ملکانه به رسم داشته آمد،

۱. محرمانه

۲. پیش‌گیرد

۳. یعنی در پناه شخصیت سلطان محمود صورت می‌گرفت

۴. ننگ، وضع

چنانکه همگان بپسندیدند و چون روزگار مصیبت سر آمد، امیر رسولی نامزد کرد سوی بوجعفر کاکو علاءالدوله... رسول برفت و پیغامها بگزارد و پسر «کاکو» نیکو بشنید و جوابی نیکو بداد و سه روز در مناظره بودند تا قرار گرفت، بدانکه وی خلیفه امیر باشد در سپاهان ... و هر سالی دوست هزار دینار هریوه (زرخالص) و ده هزار طاق (طاقه) جامه از مستعملات (یعنی محصولات) آن نواحی بدهد، بیرون هدیه نوروز و مهرگان از هر چیزی و اسبان تازی و استران با زین و آلت سفر از هر دستی و امیر رضی الله عنه عذر او بپذیرفت و رسول را نیکو بناخت ... پس از گسیل کردن رسول، امیر از سپاهان ... به طرف ری حرکت کرد، مردم تکلفی کرده و شهر را آذین بسته بودند، آذینی از حد و اندازه گذشته... مردم ری، خاص و عام بیرون آمدند و بسیار خدمت کردند، و وی معتمدان خویش را در شهر فرستاد تا آن تکلفی که کرده بودند، بدیدند و با وی گفتند، و وی مردم ری را بدان بندگی که کرده بودند احقاد (ستودن) کرد.<sup>۱</sup>» از این گزارش تاریخی، غیر از فوائد ادبی به دو نکته جالب پی می بریم؛ یکی اینکه از حدود هزار سال پیش به اینطرف زنان با شخصیت و بصیر در بسیاری موارد در سیاست عمومی کشور نقش اساسی و مهمی ایفا کرده اند، چنانکه «حره خنلی» در سقوط محمد و روی کار آمدن مسعود، نقشی اساسی و زیرکانه ایفا کرده است.

مساله دوم نقش افکار عمومی در سیاست کلی کشور است. با آنکه در آن دوران در ایران از دموکراسی و حقوق و آزادیهای اساسی مردم سخنی در میان نبود، در عمل و در جریان تحولات و دگرگونیهای سیاسی گهگاه نقش مردم و تاثیر موافقت یا مخالفت آنها با رویدادهای سیاسی آشکار می شود.

بیهقی می نویسد، که مردم ری از آمدن مسعود اظهار رضایت کردند «...شهر را آذین بستند آذینی از حد و اندازه گذشته» و چون مسعود از توجه و دلبستگی مردم به خود آگاه شد، اظهار مسرت نمود و به وسیله نمایندگان خود از مردم سپاسگزاری کرد. اما افسوس که مسعود به علت بی کفایتی از استقبال مردم استفاده نکرد، وی نه تنها از لیاقت و نبوغ نظامی پدرش محمود ارثی نبرده بود، بلکه برخلاف او مردی عیاش و تن آسان بود و به علت افراط در میگساری دیری نگذشت که تعادل جسمی و روحی خود را از کف داد و سرانجام در نتیجه بی تدبیری و سوء سیاست او، حکومت غزنویان سقوط کرد.

دربار محمود  
 سلطان محمود به پیروی از روش سامانیان مایل بود که دربارش مرکز اهل علم باشد؛ ولی چون مردی سنی و متعصب بود، بعضی از دانشمندان به این معنی راغب نبودند. با اینحال محمود از موقعیت سیاسی خود استفاده کرد و عده‌یی از فضلا و اهل علم را که با آسایش و به راحتی در دربار مامون خوارزمشاه می‌زیستند، نزد خود فرا خواند. سه تن از آنان یعنی ابوریحان و ابوالحسن خَمَار و ابونصر عراق این دعوت را اجابت کردند؛ ولی ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی امتناع ورزیدند و پنهانی گریختند. اتفاقاً، در بیابان، طوفانی سخت روی داد و ابوسهل مسیحی جان سپرد؛ لیکن، ابوعلی سینا پس از تحمل مشقات فراوان خود را به دربار شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر رسانید.

ابن سینا  
 شیخ‌الرئیس حُجَّة‌الحق امامُ الحکما ابوعلی سینا، متفکر و فیلسوف و پزشک نامدار و نویسنده بزرگ ایران، در قرن چهارم هجری است. بعضی او را معروفترین دانشمند عالم اسلام و یکی از بزرگترین فضایی می‌دانند که تاکنون پا به عرضه وجود گذاشته است.

ولادتش در خورمیشن به سال ۳۷۰ هجری، نزدیک بخارا اتفاق افتاد «نام مادر ابن سینا «ستاره» که صورت فارسی «استارک» پهلوی می‌باشد، قرینه‌یی بر فارسی زبان بودن خانواده او محسوب می‌شود<sup>۱</sup> وی به تشویق پدر اسماعیلی مذهب خود، پس از کسب مقدمات علوم، نزد ابوعبدالله ناتلی به فراگرفتن منطق و آثار اقلیدس و المجسطی همت گماشت، سپس شخصاً در حکمت و فلسفه مطالعه کرد، تا جایی که در ۱۸ سالگی از فراگرفتن علوم آن دوران فارغ گردید، نخستین اثر او کتاب حکمت العروضیه است که در ۲۱ سالگی نوشت.

ابن سینا پس از مدتی اقامت در بخارا در اثر انقلابی که در اوضاع سیاسی سامانیان پدید آمد، از بخارا به خوارزم رفت و در سال ۴۰۳ هجری از ترس سلطان محمود غزنوی که تصمیم به تسخیر آن دیار گرفته بود از خوارزم به گرگان و از آنجا به ری و قزوین و همدان رفت و مدتی وزارت شمس‌الدوله فرمانروای همدان و جبال را به عهده داشت.

بعد از وفات شمس‌الدوله چندی در زندان بسر برد و پس از رهایی به اصفهان نزد علاءالدوله کاکویه رفت و همچنان در سفر و حضر با او بود تا در سال ۴۲۸ هجری

(۱۰۳۶ میلادی) بین راه اصفهان و همدان درگذشت و در همدان مدفون گردید.

ابن سینا در زمینه حکمت و پزشکی و دارو شناسی و روانشناسی مطالعاتی انجام داده و آثاری از خود به یادگار گذاشته است. که از آنجمله: کتاب الشفاء، الاشارات و التنبیها، النجات، الانصاف، الحکمت المشرقیه، القانون، دانشنامه علایی از دیگر آثار او مشهورترند.

علاوه بر آنچه گفتیم به وی آثار متعددی به نثر پارسی و عربی نسبت داده اند که از آن میان در انتساب مستقیم کتاب دانشنامه علایی و رساله نبضیه و شاید رساله معراجیه یا معراج نامه به ابن سینا تردید نباشد.

کتاب دانشنامه علایی یا حکمت علایی را شیخ به خواهش علاءالدوله کاکویه، حکمران اصفهان نوشته و بنا بر آنچه در آغاز کتاب آورده، آن را به قصد تحقیق در منطق و طبیعیات و هیئت و موسیقی و ما بعدالطبیعه تصنیف کرده است، ولی جز به تحریر قسمتی از آنچه که آرزو داشت، توفیق نیافت، ولی بعدها دوست وفادارش ابو عبید جوزجانی با استفاده از کتب شیخ تالیف باقی کتاب را به عهده گرفت.

بزرگترین سعادت: ابن سینا، قبل از طرح بزرگترین سعادت و بدترین شقاوت برای آدمیان، مسئله مهم «ادراک و تشخیص و یا به اصطلاح خودش «اندر یافت» را مطرح می کند، به نظر او: اگر درک و تشخیص در کار نباشد، خوشی و ناخوشی معنایی ندارد و ادراک آدمی یا حسی است و از خارج می رسد و یا و همی و عقلی است که از اندرون انسان سرچشمه می گیرد، به نظر ابن سینا: خردمندان از قوتها و نیروهای باطنی لذت می برند در حالی که خرد همتان و بدنفسان، طالب خوشیهای ظاهر هستند، اکنون برای آنکه خوانندگان با نمونه ای از نثر فارسی در قرن چهارم هجری آشنا شوند، سطری چند از دانشنامه علایی را در پیرامون این موضوع نقل می کنیم:

«... نخست باید که دانسته آید، که خوشی و درد چیست. گو این که هر کجا که، «اندر یافت» نبُود خوشی و درد نبود، پس نخست اندر یافت باید و اندر یافت ما را دو گونه بود: یکی حسی، که از بیرون بود و یکی و همی و عقلی که از اندرون بود... و اندر خردمندان لذت قوتهای باطن غلبه دارد و بر خُرد نفسان و فرود همتان و خسیسان خوشیهای ظاهر غلبه دارد، اگر بر کسی عرضه کرده آید که چیزی خوردنی خوش خواهی، یا محل وحشت و بزرگ داشت و غلبه بر دشمن، اگر سقط و خرد همت بُود و به محل کودکان و چاربايان، شیرین خواهد، و اگر او را نفسی شریف و نفیس بود، هرگز به شیرینی ننگرد و آن مر او را به جای آن دیگر چیز، خوش نایستد؛ و سقط و دون همت آن

کس بود که قوت‌های باطن وی مرده بود و خود خبر همی ندارد، از فعل‌های قوت‌های باطن، چنانکه کودکان که ایشان را هنوز قوت‌های باطن به فعل تمام نیامده باشد...<sup>۱</sup>»

دیگر از آثار ابن سینا، قصه حیی بن یقظان است که از کتاب‌های تمثیلی عرفانی اوست که ایامی که در قلعه «فرد جان» محبوس بوده، به رشته تحریر در آورده است؛ در آن کتاب شرح حال پیری است از اهل «بیت المقدس» به نام «حیی» فرزند «یقظان»، مراد از این «حی» روح انسانی و از یقظان «عقل فعال یعنی مُدبِر کَرهٔ مادون قمر است که صوفی زاهد را در وصول به حق، یآوری می‌کند.

زبان ملی ابن سینا «باید به خاطر داشت وقتی ابن سینا مراحل مختلف تعلیم را در قلمرو حکومت سامانیان می‌گذراند بیش از صدسال بود که زبان فارسی مراحل تحول و تکامل سریع و استوار خود را در خراسان و ماوراءالنهر از یک زبان محلی که در ناحیهٔ محصورهٔ میان بلخ و بامیان و بخارا و ترمذ و مرو مورد استعمال محدودی داشت گذرانده و به مقام یک زبان ادبی و متین در آمده بود که شعر رودکی و دقیقی و فردوسی و نثر شاهنامهٔ ابومنصوری و ترجمه‌های تفسیر طبری و هدایهٔ اخوینی و حدود العالم و سواد اعظم سمرقندی و رسالهٔ حساب طبری بدین زبان، ارزش زبان کامل قابل افاده و استفاده را در مجال‌های ادبی و دینی و طبی و جغرافیایی و تاریخی و کلامی و طبیعی و ریاضی داده بودند. با وجود این، زبان دری هنوز برای تفسیر و تعبیر مفاهیم فلسفی و عرفانی مورد آزمایش قرار نگرفته بود، کاری را که فارابی و ابوالعباس سرخسی در خارج و شهید بلخی و ابوزید در داخل ایران توفیق انجامش را نیافته بودند، ابن سینا به انجام آن مبادرت ورزید و برای اولین بار، فلسفه را به زبان فارسی کتابی ساخت که باید آن را نخستین اثر جامع فلسفی به این زبان در عالم شناخت.

زبان عربی از سدهٔ دوم که قالب لفظی نقل افکار و آثار فلسفی شده بود تا سدهٔ چهارم مراحل توفیق خود را برای تبیین و تفسیر و تعبیر مسائل فلسفی به کمال رسانید، چنانکه در سدهٔ چهارم زبان تصنیف و تألیف و شرح کتب اوانل شده بود. به کار بردن پیایی زبان عربی در موارد و جوامع مختلف، توجه اهل علم و حکمت را از دانشمند و دانشجو و تلمیذ و استاد بدان زبان چنان جلب کرده بود که ابن سینای فارسی نژاد فارسی‌گوی فارسی پرورده، که عمری را در سرزمین‌های فارسی زبان و پهلوی زبان به سر برده بود، غالب آثار معتبر و مبسوط خود را به همان زبانی نوشت که مفهوم همه اهل علم و حکمت

از سمرقند تا اندلس بود. بدیهی است زمینه گسترش این آثار طوری فراهم آمده بود که انتقال کتابی از بخارا یا گرگان و اصفهان به قاهره و قیروان و قرطبه بدان مقدار از زمان نیاز داشت که دانشمند مسافری می توانست این مسافت را در آن اثنا ببیماید و کتاب را همراه ببرد.

هنگامیکه ابن سینا از همدان به اصفهان آمد و مورد توجه مخصوص ابو جعفر کاکویه ملقب به علاءالدوله قرار گرفت، به شرحی که در دیباچه دانشنامه می گوید: فرمان بزرگ از خداوند، امیر جلیل، سید مظفر، علاءالدوله و عضدالملک و ولی النعم ابو جعفر محمد بن دشمنزیار مولی امیرالمؤمنین (که زندگانش دراز باد و بخت پیروز و پادشاهی اش برافزون) آمد به من بنده خادم درگاه وی که یافته ام اندر خدمت وی همه کامهای خویش از ایمنی و بزرگی و شکوه و کفایت در پرداختن به علم و نزدیک داشتن، که باید من خادم، آن مجلس بزرگ را کتابی تصنیف کنم به پارسی دری که اندر وی اصلها و نکته های پنج علم از علمهای حکمت پیشینگان کرد آوردم به غایت مختصری... پس من خادم هر چند که خویشتن را پایگاه این کار ندانستم و این کار افزون از قدر خویش دیدم که چون طاعت این و فرمان ولی نعمت خویش ببرم به خجستگی طاعت توفیق بار آورد و توکل کردم بر آفریدگار و به فرمانبرداری مشغول شدم...»

ابن سینا قسمت های منطق و الهیات و دانشنامه را قدری مبسوطتر از متن نجات عربی تصنیف و به علاءالدوله تقدیم کرد. از آنچه در مقدمه گفته، می توان دریافت که چون عمل بی سابقه و ابتکاری بود احساس دشواری و ناتوانی پیش از آغاز عمل می کرد. ولی تسلط او بر دانش و زبان تألیف، او را در انجام این دستور موفق ساخت و توانست نخستین متن فلسفی را به زبان مادری خود بنویسد و به امیر دیلمی حامی و ولینعمت خود تقدیم کند.

چنانکه می دانیم قسمت چهارم کتاب را که ریاضی و موسیقی باشد توفیق تألیف نیافت یا چنانکه ابو عبیده عبدالواحد جوزجانی قدیمترین شاگرد او در مقدمه بخش ریاضیات از دانشنامه می گوید، «از میان رفت و بدست او نرسید». بدین سبب ابو عبیده از چند رساله عربی ریاضی که از شیخ در دست داشت علم ریاضی را ترجمه کرده و بر سر علم ترازو و زیرین و زیرین افزود و موسیقی را از متن شفا خود برگزید و بدان پیوست. اما این کتاب چنانکه در نزهت نامه علائی نوشته شده پسند خاطر علاءالدوله نیفتاد و از آن نتوانست منظور خود را در آموختن فلسفه تأمین کند.

بدیهی است باعث بر این پیش آمد آن بود که علاءالدوله کاکویه مردی مازندرانی